

شرح حدیث امام رضا علیه السلام به ریان بن شیبب _ ۷

استاد اوجی شیرازی

دهه اول محرم ۱۴۴۶ _ قم

يَا ابْنَ شَيْبِيبٍ! إِنَّ سِرْكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ لَا ذَنْبَ عَلَيْكَ فَزُرِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

• آثار زیارت الحسین علیه السلام در دنیا، لحظه مرگ، قبر، برزخ و قیامت

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرحيم

اعوذ بولايتك يا مولای يا اميرالمومنين

بسم الله الرحمن الرحيم

صلی الله علیک یا رسول الله و علی اهل بیتک المظلومین المعصومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.
اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی آباءه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیاً و حافظاً و قائداً و
ناصرأ و دليلاً و عيناً حتی تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً.

یا صاحب الزمان!

اگرچه ندیدی وفاداری از من / مبدا دمی چشم برداری از من
خجالت زده هستم، آقا که سر زد / بدون توجه، گنه کاری از من
امام زمانم، دعاهاى خیرت / دوا کرده یک عمر، بیماری از من
مرا یک سحر راهی کربلا کن / بیا و سحر کن شب تارى از من
به جز گریه بر داغ جدّ غریبت / متاعی ندارم، خریداری از من؟
بمیرم بر احوال آن مادری که، کشد آه و گوید: / کجایی تو اصغر؟ خبر داری از من؟

یا بن الحسن!

السَّلَامُ عَلَى مَنْ جَعَلَ اللَّهُ الشَّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ! السَّلَامُ عَلَى مَنْ الْإِجَابَةُ تَحْتَ قُبَّتِهِ!

يَا رَحْمَةَ اللَّهِ الْوَاسِعَةَ وَ يَا بَابَ نَجَاةِ الْأُمَّةِ! حَبِيبِي يَا حَسِين!

قال الله الحكيم: «مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.» (عنكبوت/۵)

خدا به آبروی امیرالمومنین، فرج امام زمان را برساند.

اعمال و رفتار و گفتار و عقاید ما را مورد رضایت ولی اش قرار بدهد.

نسألك اللهم بروح علی بن ابی طالب علیهما السلام الذی لم یُشْرک بالله طرفه عینٍ أَنْ تعَجَلَ فرج مولانا صاحب الزمان.

هدیه محضر مولانا امیرالمومنین و سیده نساء العالمین، جهت عرض تسلیت به محضر بقیة الله فی الارضین صلوات الله علیهم اجمعین، صلواتی تقدیم کنید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلك عدوهم.

يَا ابْنَ شَيْبٍ! إِنَّ سَرَّكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ لَا ذَنْبَ عَلَيْكَ فَزُرِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

ای زاده‌ی شبیب، چون خواهی خدای را بی‌ذنب و بی‌گناه، ببینی دم لقاء، بار سفر ببند و بیا دشت ماریه، بنما زیارت حرم شاه کربلا.

حضرت علی بن موسی الرضا سلام الله علیه در روز اول ماه محرم به پسر شبیب فرمودند:

اگر می‌خواهی هنگام ملاقات با پروردگارت هیچ گناهی بر تو نباشد، پس به زیارت سیدالشهداء سلام الله علیه برو.

فرمودند: وقتی که زائر به کربلای سیدالشهداء سلام الله علیه می‌رود، هنوز از حرم خارج نشده است، «نَادَى مُنَادٍ مِنْ

بَطْنِ الْعَرْشِ قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ، صِرْتَ كَيَوْمِ الَّذِي وَلَدَتْكَ أُمُّكَ، فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ.»

از وسط عرش صدا می‌زنند که فلانی، هرچه گناه کرده بودی، خدا بخشید. عین روزی شدی که از مادر متولد شدی. از اول زندگی‌ات را شروع کن.

خب وقتی که زائر از کربلا بیرون می‌آید چنین چیزی به او گفته می‌شود که از آغاز زندگی‌ات را شروع کن، اما وقتی که از دنیا رفت چطور؟

حضرت رضا علیه السلام فرمودند: می‌خواهی دم جان دادن، پرونده‌ات پاک باشد و در حالی خدا را ملاقات کنی که هیچ گناهی در پرونده تو نمانده باشد؟

— چه باید بکنم؟

فِرُّ الحسین سلام الله علیه!

بار سفر ببند و بیا دشت ماریه / بنما زیارت حرم شاه کربلا.

در این فرمایش دو بحث را باید متصلاً، هرچند که مستقل است؛ بحث کنیم:

یک: مسئله مرگ که در آیات و روایات ما از آن تعبیر به لقاء پروردگار و ملاقات با خداوند متعال شده است.

دوم: تأثیر زیارت سیدالشهداء علیه السلام در این سفر طولانی که پیش روی ماست و با مرگ آغاز می‌شود.

کسی به نام جُنَادَة بن ابی اُمیه آمد محضر امام مجتبی سلام الله علیه.

در حالی که پیکر مبارک حضرت مجتبی سلام الله علیه مسموم بود از اثر زهری که آن ملعونه فتنه به امام خورانده بود.

(چهل روز این زهر بر پیکر امام مجتبی بود. مرحوم شیخ مفید می‌نویسد چهل روز از تاب می‌رفت و تشنه طلب می‌کرد و ناله می‌کرد.)

در همین حوالی و ایامی که خون از گلوی مبارک حضرت می‌ریزد، جُنَادَة آمد و عرضه داشت: آقای من، مرا نصیحت کنید.

در این حال حضرت یک جمله به او فرمودند:

«یا جُنَادَة، اِسْتَعِدِّ لِسَفَرِكَ قَبْلَ حُلُولِ اَجَلِكَ.»

آماده سفر آخرت باش، قبل از اینکه اجل برسد. قبل از اینکه بانگی برآید و خواجه بمیرد.

بدان که بسی تیر و مرداد و اردیبهشت / بیاید که ما خاک باشیم و خشت

خودت را آماده سفر آخرت کن.

جان عالم فدای امیرالمومنین سلام الله علیه که هر روز بعد از نماز عشاء وقتی که مردم می‌خواستند بلند شوند و متفرق

شوند و از مسجد بیرون بروند، صدای نازنیشان را طوری بلند می‌کردند که تمام اهل مسجد می‌شنیدند. کار هر شب

مولا بود. می‌فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ! تَجَهَّزُوا. آماده باشید!

به ما می گفتند.

توی صف هستیم. چند نفر جلوی ما هستند، نمی دانیم. ولی به قسم حضرت عباس سلام الله علیه، دیر یا زود نوبت ما هم می رسد.

مولا می فرمودند: «تَجَهَّزُوا. فَقَدْ نُوذِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ.»

آماده رفتن باشید. دارند ندای خداحافظی می خوانند برای شما.

أمیرالمومنین علیه السلام که اول واعظ عالم وجود است، (جان عالم فدایش باد) از وقتی که ابن ملجم حرام زاده ملعون، آشقی آخرین، آن جسارت را کرد، تا هنگامه شهادت حضرت مولانا أمیرالمومنین سلام الله علیه، در این چند روز فراوان می فرمودند؛ ورد زبان مبارکشان این بود که «كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعْظًا.»

هیچ واعظی مانند مرگ نیست. هیچ چیزی مانند مرگ و یاد مرگ نمی تواند انسان را موعظه کند.

پس لاجرم ما باید خودمان را برای این سفر طولانی آماده کنیم.

بحث أجل، بحث مهمی است. مرحوم علامه مجلسی اعلی الله مقامه الشریف در جلد ششم از بحارالانوار، بایی را منعقد کرده اند تحت عنوان «كتاب الآجال.» روایاتش را ببینید.

صراحت فرمایش امام باقر علیه السلام است که ما دو گونه أجل داریم:

یکی: أجل مُسَمًّى یا أجل محتوم که وقتی من به دنیا آمدم، برای من نوشته اند که تا فلان روز، فلان ساعت، زنده هستیم. و لاجرم بعد از آن باید بمیرم.

و دیگر: أجل مُعَلَّقٌ است که با اعمال ما دیر یا زود دارد.

ممکن است کسی صله رحم کند، بر عمر او افزوده شود. دل پدر و مادر را برنجاند، عمر او کوتاه شود.

عبدالله بن ابی یعفور روایت می کند که کسی به محضر امام صادق سلام الله علیه آمد، حضرت به او فرمودند:

أَتَزُورُ الْحُسَيْنَ سَلامَ اللهَ عَلَيْهِ؟ می روی کربلا زیارت؟

گفت بله، آقا می روم.

فرمودند: چند وقت یک بار می روی؟

— دو، سه سال یک بار می روم.

می گوید دیدم رنگ از صورت مبارک امام صادق علیه السلام پرید. مُصْفَرُّ لَوْنٍ. رنگ صورت مبارک زرد شد. فرمودند:

بدانید کسی که مَضی علیه حُلْ...

کسی که یک سال بر او بگذرد و کربلا زیارت شاه بی کفن نرود، از عمر او یک سال کاسته خواهد شد.

و فرمودند چه بسا می شود که از أَجَل محتوم شما سی سال کم بشود!

یعنی سی سال قبل از موعد مقررّی که خداوند متعال برای شما مشخص کرده است، از دنیا بروید. لَانَّكُمْ تَتْرُکُون زیارت الحسین سلام الله علیه. چون زیارت سیدالشهداء را ترک کردید.

(کجای عالم را سراغ دارید چنین میهمانی ای دعوت کنند؟!)

فرمودند: دلت برای مالت می سوزد؟ بیا دشت کربلا. خدا هرچه خرج کردی، ضمانت می کند به مالت برمی گرداند. دلت برای عمرت می سوزد؟ از وقتی که راه افتادی، تا وقتی که برمی گردی، نه تنها جزء عمرت حساب نمی شود، بلکه خداوند متعال، زیارت را موجب طول عمر تو قرار خواهد داد.

این ها اثر زیارت الحسین علیه السلام در دنیا بود.

بعد می شود دم مرگ.

ببینید یک موقع من بلد نیستم حرف بزنم، من ناتوانم؛ اما یک موقع مولای ما امیرالمومنین که

کَلَامٌ عَلٰی کَلَامٍ عَلٰی / و مَا قَالَهُ الْمَرْتَضٰی، مرتضی

می فرمایند: فلان مطلب را نمی شود بیان کرد. یعنی واقعا نمی شود.

مولا فرمودند: لَا یُوصَفُ! اصلا قابلیت وصف ندارد.

— چه چیزی؟

حال کسی که دارد جان می دهد.

حال کسی که دارد می میرد، اصلا قابل توصیف نیست.

چرا؟ چون خداوند متعال می فرماید: «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ.» (ق/۱۹)

آن سكرات مرگ که یک عمر از آن فرار می کردم، بالاخره می رسد. نمی دانیم چه زمانی، ولی می رسد.

«فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.» (ق/۲۲)

پرده ها کنار می رود، چشم تیزبین می شود. چیزهایی می بیند که قبلا نمی دیده است. تازه می فهمد در عالم چه خبر است.

جان دادن خیلی سخت است. خیلی صعوبت دارد. انقدر که وقتی همه مردم عالم جان دادند، نوبت خود عزرائیل شد، خداوند متعال خواست او را قبض روح کند، می‌گوید خدایا اگر می‌دانستم جان دادن انقدر سخت است، جان یک نفر را نمی‌گرفتم.

دیگر دستمان از دنیا کوتاه است. زبان نمی‌چرخد. می‌بینیم که ما هستیم و عمری که بگذشت به بی‌حاصلی و بوالهوسی. لحظه جان دادن که «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ.» (واقعه ۸۳/۸۴) چه می‌توانیم انجام بدهیم؟

فقط می‌توانی نگاه کنی.

امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: انقدر سخت است که لایوصف.

جان عالم فدای امام باقر علیه السلام، فرمودند: إِنْ بَكَيْتَ عَلَى الْحُسَيْنِ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِ بَعَثَ اللَّهُ مُلَكًا الْمَوْتَ عَلَيْكَ بِرَفْقٍ.

اگر نشستی دلت برایش سوخت، برایش گریه کردی، خدا می‌گوید عزرائیل، با آرامش جاننش را بگیر. او گریه‌کن ابی‌عبدالله است.

می‌گوید خدایا، چقدر با آرامش؟

ندا می‌آید: مانند مادر مهربانی که فرزندش را در آغوش می‌کشد. چطور فرزند احساس آرامش می‌کند؟ جان دادن برای او چنین باشد.

این برای کسی است که گریه کرده است. اما زائر الحسین سلام الله علیه چطور؟

قرآن ناطق و بحر الحقایق، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرمودند:

زائری که می‌رود کربلا، تا یک سال بعد اگر خواست جان بدهد، إِنْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ تَوَلَّى قَبْضَ رُوحِ زَائِرِ الْحُسَيْنِ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِ. خدا می‌گوید عزرائیل، تو برو کنار، خودم باید روح او را قبض کنم.

این «خودم باید» بحث مفصلی است. چون خداوند متعال، أعزّ و أكرم است که کارها را بدون واسطه انجام بدهد. اما اینکه می‌گوید خودم روح زائر سیدالشهداء سلام الله علیه را قبض می‌کنم، یعنی آن لحظه آخر، در دم مردن، تازه می‌فهمم که روضه یعنی چی! تازه می‌فهمم که کربلا یعنی چی!

ولی آن موقع دیگر هرچه می‌خواهم زبان بچرخانم، یک بار دیگر بگویم یا حسین، دهانم را پر از پنبه کردند، دیگر زبان نمی‌چرخد. هرچه بخواهم بروم کربلا، دیگر نمی‌شود.

لذا آن لحظه، لحظه حسرت عظمی است.

حالا روح از پیکر خارج شد...

یادتان نرود عرض ما چیست.

امام رضا علیه السلام فرمودند:

«إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَلَا ذَنْبَ عَلَيْكَ فَزُرِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.»

لحظه‌ای که روح از بدن خارج می‌شود را می‌گویند لقاء الله.

مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَآئِهِ (عنکبوت/۵)

لحظه‌ای که اجل می‌آید را می‌گویند ملاقات با خدا.

امام رضا سلام الله علیه فرمودند: اگر می‌خواهی وقتی که روح دارد از بدنت خارج می‌شود، پرونده‌ات پاک باشد، فزُرِ الحسین سلام الله علیه. برو کربلا را زیارت کن.

هرچه گناه کنم، جان دادم سخت‌تر است. ولی اگر بروی کربلا، آن لحظه آخر که پرونده را جلویت باز می‌کنند، آن موقع تعجب می‌کنی که هیچ گناهی نداری. می‌گویی من روسیاه بودم، من بیچاره بودم، من گناه‌کار بودم. می‌بینی بالای پرونده‌ات نوشتند: هذا زائر قبر الحسين سلام الله علیه.

تمام شد؟ نه. تازه شروع شده است.

فرمودند: و الله ما بعد الموت أشدُّ من الموت.

تازه بعد از مرگ، بیچارگی و سختی شروع می‌شود.

گفتم آقا، شما فرمودید انقدر جان دادن سخت است، بعد از مرگ دیگر قرار است چه اتفاقی بیفتد؟

فرمودند: القبر فاحذروا ضنكه و ضيقه و وحدته و وحشته.

همین دست، همین صورت، همین چشم، همین‌ها می‌خواهد یک روز توی قبر برود. باورمان بشود رفقا. دیر یا زود توی صف هستیم. باید برویم.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: در هر خانه‌ای که باشم، هر چقدر هم وسیع باشد، وقتی که یادم به قبر می‌افتد، این خانه برای من تنگ می‌شود.

امام صادق علیه السلام نیمه شب‌ها گریه می‌کردند. کار هر شب حضرت بود؛ نه یک شب و دو شب.

جوری گریه می‌کردند که صدای گریه در خانه و اتاق می‌پیچید.

چه می‌فرمودند؟: اللهم أعِنِّي على وحدة القبر. أعِنِّي على وحشة القبر.

خدایا، کمکم کن در تنهایی قبر. خدایا، بر وحشت قبر یاری‌ام کن.

می‌گویند با رسول خاتم رد می‌شدیم، دیدیم یک عده جایی جمع شدند.

— چی کار دارند می‌کنند؟

گفتند یا رسول الله، دارند قبر می‌کنند.

پیغمبر اکرم رفتند بالای قبر ایستادند، نگاه کردند، انقدر گریه کردند که اشک از چشمان مبارکشان سرازیر شد، خاک

گل شد. فرمودند: و لمثل هذا تَجْهَؤْا. آماده این قبر باشید.

صورت‌م رو به همه نشون میدن / شونه‌هامو می‌گیرن، تکون میدن

همه اشک از دل غم‌ناک می‌ریزن / روی سنگ لحدم خاک می‌ریزن

یا ابا عبدالله! اونجا باید تو برام کاری کنی / تو بیای ازم طرفداری کنی

در دم مُردن بیا اندر کنارم یا حسین / جان زهرا مادرت، چشم انتظارم یا حسین

فرمودند: مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِ يُشَيِّعُونَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ.

حالا زائر رفته کربلا، می‌خواهد برگردد، هفتاد هزار ملک، او را مشایعت می‌کنند.

چرا مشایعت می‌کنند؟ چون زائر ابی‌عبدالله هستی. چون مضاف از مضاف الیه اخذ حیثیت می‌کند.

چون پاک هستی.

امام صادق علیه السلام یک حدیث فرمودند برای مَفْضَل، با دو تا فعل مضارع.

فعل مضارع دلالت بر استمرار دارد. یعنی مستمراً اتفاق می‌افتد.

فرمودند: یا مَفْضَل، أَمَّا فَاطِمَةُ تَحْضُرُ لَزَوَّارِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَهِيَ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ ذُنُوبَهُمْ.

یعنی حضرت زهرا سلام الله علیها دائماً حاضر می‌شود نزد کسی که روزی به زیارت الحسین رفته است و دائماً برای

زائر قبر سیدالشهداء سلام الله علیه استغفار می‌کند.

مولا فرمودند: هر روز قبر من و شما دارد می‌گوید انا بیت الوحدة، انا بیت الوحشة.
من خانه تنهایی تو هستم. من خانه وحشت تو هستم.

حالا زائر از دنیا رفته، او را دفن می‌کنند. قبر تنگ است، سخت است، وحشت دارد، وحدت دارد.
اما فرمودند زائر امام حسین علیه السلام را که دفن می‌کنند، دیگر قبر تاریک مال او نیست.
أَدْخَلَ اللَّهُ فِي قَبْرِهٖ سَبْعُونَ أَلْفَ نُورًا.

خداوند هفتاد هزار نور به قبر زائر سیدالشهداء علیه السلام وارد می‌کند. مَدَّ بَصَرَهُ. یعنی تا جایی که آدم چشمش
مسافتی را می‌بیند؛ به همین اندازه قبر زائر سیدالشهداء وسیع می‌شود. دیگر خبری از تنگی قبر نیست. خبری از
تاریکی قبر نیست. و از قبر او دربی به سوی بهشت باز می‌شود.

سوال منکر و نکیر چگونه؟

(به خدا قسم می‌پرسند. والله راست است. سوال این دو ملک راست است. فرمودند از ضروریات مکتب تشیع است.
هیچ‌کس نمی‌تواند انکارش کند.)

در قبر، وقت اضطراب است. کسی که اضطراب دارد، امروز در امتحان دنیایی نمی‌تواند امتحان بدهد. بعد مرا تنها
گذاشتند توی خانه وحدت و وحشت، دو ملک می‌خواهند از من سوال بپرسند.
چی می‌خواهند بپرسند؟

روایت در کافی است. امام صادق علیه السلام فرمودند: «عَنِ الْحَجَّةِ الظَّاهِرَةِ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ.»
✓ از امامت می‌پرسند!

می‌پرسند برای امامت چه کردی؟

خدا گفت او ماء معین است. خدا خواست که مضطرب باشی. خدا گفت که یادش باشی. تو یاد او بودی یا نبودی؟
می‌پرسند من برای امام زمانم چه کردم.

روضة رفتی، کربلا رفتی، او گرفتار بود. او تنها بود. او داغ‌دار جدّ غریب بود. چقدر او را صدا زدی؟ چقدر دعاگوی
او بودی؟ چقدر ثناگوی او بودی؟

خدا دستور داده بود: و رابطوا أَمَامَكُمْ الْمُنْتَظَر. چقدر قلبت را با او مرتبط کردی؟

نکیر و منکر هم که راحت نمی‌آیند دست بکشند، نوازشت کنند، بگویند الهی قربانت بروم، مَنْ رَبُّكَ؟ مَنْ إِمَامُكَ؟

قرار نیست این کار را بکنند؛ ولی فرمودند برای زائر امام حسین این کار را می‌کنند!

فرمودند: خداوند متعال روحش را می‌گیرد و آن دو ملک جوری از او سوال می‌پرسند که اصلاً احساس ترس نکند.

این مرحله هم از برکت زیارت امام حسین رد شد.

بعد آن موقع حسرت می‌خورم می‌گویم کاش یک کربلا بیشتر رفته بودم.

کسی که در کفنش تربت حسین نباشد/ چه خاک بر سر خود می‌کند به روز قیامت؟

کسی که قبر حسین را ندید و رفت ز دنیا/ ز شیعیگی چه نشانی؟ ز عاشقی چه علامت؟

الحمدلله از برکت زیارت سیدالشهداء علیه السلام عمرمان طولانی شد؛ مرگمان راحت شد؛ قبرمان وسیع شد؛ ولی تمام نشده است. هنوز کار داریم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: أَخَوْفُ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي، برزخ.

بیشترین چیزی که من برای شیعیانم می‌ترسم، برزخ است.

برزخ، قطع ارتباط با دنیاست. آن موقع که دیگر دستم به جایی نمی‌رسد.

فرمودند: كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ.

خودت دل‌سوزِ خودت باش. بعد از مرگت کسی دل‌سوزت نیست. کسی یادت نمی‌کند. ما می‌میریم، فراموش می‌شویم،

تمام می‌شود می‌رود. دو تا نسل، سه تا نسل بعد دیگر اسم ما را هم یادشان نمی‌ماند. ما هم آنجا محتاجیم. کسی دیگر

قبر ما را هم نمی‌داند کجاست. دستان خالی است. آنجا چه باید بکنیم؟

فرمودند اگر همه هم تو را فراموش کنند، عیبی ندارد. وقتی می‌روی کربلا، اگر هوا گرم باشد، اگر عرق کنی، به اندازه

هر قطره عرق زائر سیدالشهداء سلام الله علیه خدا هفتاد هزار ملک خلق می‌کند، می‌گوید بروید کنار قبرش، تا روز

قیامت احساس تنهایی نکند. برای او نماز بخوانید، ذکر بگویید، استغفار کنید، ثوابش را برای زائر ابی عبدالله بفرستید.

نگویی گرم است، کربلا نمی‌روم! چون گرم است، ما می‌رویم کربلا. ما که تا تشنه می‌شویم، آب هست. چه کسی را

پیدا کردی توی این مسیر تشنه باشد؟!

اما رفقا از امروز به خیمه قحط آب است...

بین از امروز چقدر عطش بالا گرفته است که حضرت سکینه سلام الله علیها می‌فرماید:

شب عاشورا پرده را کنار زدم به عمه‌ام سر بزنم، یک صحنه دیدم بغض گلویم را گرفت. آمدم گریه کنم، مقنعه‌ام را توی دهانم کردم، دندان‌هایم را فشار دادم. چه صحنه‌ای دیدم؟ دیدم که برادرم علی اصغر بی‌تابی می‌کند، عمه‌ام هم هی می‌گوید اُسکُتی یا عمه. آرام باش. نمی‌خواهم بابایت صدايت را بشنود، قلبش به درد بیاید.

من نتوانستم جلوی گریه‌ام را بگیرم. عمه برگشتند گفتند سکینه تویی دورت بگردم؟

_ بله عمه جان. یک فکری به ذهنم رسیده.

+ چه فکری؟

_ بیايد برويم خيمه‌ها را يکي يکي بگرديم، شايد يک مقدار آب باشد، يادشان رفته باشد. شايد کسی ذخيره کرده باشد.

حضرت زينب فرمودند مطمئن باش اگر آبی بود، به لب‌های خشک علی اصغر می‌رساندند. ولی تو دختر برادرمی، نمی‌خواهم حرفت روی زمین بماند.

(خیلی احترام داشت حضرت سکینه!)

خبر داری که تو رفتی به کوچه‌گردی افتادم/ به من از تو فقط هجران رسید؛ آن هم چه هجرانی!)

حضرت سکینه می‌فرمایند راه افتادیم با عمه‌ام به خیمه‌ها می‌رفتیم، دنبال آب می‌گشتیم. برگشتم پشت سرم را نگاه کردم، دیدم بیست تا دختر بچه از تشنگی دارند پشت سرم ما از این خیمه به آن خیمه می‌آیند.

چون گرم است ما می‌رویم کربلا. با زن و بچه هم می‌رویم کربلا.

ای کاش بمیریم توی راه کربلا.

علی الله! چی به ذهنم آمد. من هر جایی این حرف را نزدن و نمی‌زنم. در عمرم شاید یک‌بار گفته باشم.

بین عطش سیدالشهداء چطور بود...

می‌دانید سه طفل شیرخواره امام حسین علیه السلام در کربلا به شهادت رسیدند:

یکی، شه‌زاده علی اصغر سلام الله علیه.

دیگر، حضرت عبدالله رضیع که وُلَدَ یوم عاشورا.

چطور به شهادت رسیدند؟ بین چقدر آقايمان تشنه بودند، چقدر لب‌هایشان ترک خورده بود، چقدر قحط آب بود،

آه! وقتی که آقازاده تازه به دنیا آمده بود، قن‌داقه را دست ابی‌عبدالله دادند...

(روز عاشورا اصلاً امام توی خیمه نمی‌رفتند. چون اینها منتظر بودند امام حسین توی خیمه بروند، بهانه پیدا کنند به خیمه‌ها حمله کنند. عرب، حمله به خیمه را بد می‌دانست تا وقتی که مرد خیام زنده باشد. لذا ابی‌عبدالله از صبح خیلی کم پیش آمد توی خیمه رفته باشند.)

تا آقازاده به دنیا آمد، قنداقه را به امام حسین علیه السلام دادند، حضرت دیدند لب‌های آقازاده کمی مرطوب است. انقدر لبشان خشک بود، آمدند روی لب شهزاده بگذارند... فرماه حرمله...
حرمله خیر نبینی، گل من نورس بود / کشتنش تیر نمی‌خواست، نسیمی بس بود

سیدالشهداء علیه السلام یک آقازاده دیگر هم داشتند که من ندیدم اسمشان جایی نقل شده باشد. شاید دو سالشان بوده است. چون رضیع آمده است. هم شیر می‌خوردند، هم می‌توانستند بنشینند.
ایشان قبل از ظهر عاشورا به حالت احتضار رسیدند. برادرش علی اکبر نمی‌توانست این صحنه را ببیند، گفت بابا هرطور شده است می‌روم برای او آب می‌آورم.

زد به دل شریعه فرات، مشک را پر کرد، نزدیک خیمه‌ها پرت کرد. رسید جلوی درب خیمه.
امام حسین نمی‌توانستند توی خیمه بروند؛ نشستند همان بیرون، آقازاده را روی پا نشانند، در مشک را باز کردند، هنوز به لب آقازاده نرسیده بود، خبیثی به نام عقیبة بن بشیر گلوی شهزاده را نشانه گرفت.

این عطش کربلاست!

ما چون اربعین گرم است، می‌خواهیم پیاده برویم. می‌خواهیم بگوییم ابد والله یا زهرا مانسی حسینا!
ما یادمان نرفت تا دم آخر می‌گفت تَفَتَّتْ کَبِدِي مِنَ الظَّمَاءِ!
ما آب بخوایم، هست. ما هرچی بخوایم، هست.

نکند رفقا به‌خاطر گرما، نرویم کربلا! بابی انت و امی کجا شد؟!
خدایا، جا نمانیم از کربلا. خدایا فشرده شدن توی ازدحام جمعیت کربلا را دل‌تنگیم. به هوای حرم کرب و بلا محتاجیم.
فرمودند: برای هر قطره عرق زائر الحسین، هفتاد هزار ملک خلق می‌شود که شب و روز برای او استغفار می‌کنند و نماز می‌خوانند.

یعنی در برزخ، تو خوابی، همه هم یادشان رفته، ولی حضرت فرمودند: هر نماز آن هفتاد هزار ملک، ألف صلاة آدمیین! از هزار نماز بنی‌آدم بالاتر است.

برزخ مان هم از برکت زیارت ابی عبدالله درست شد.

ولی هنوز تمام نشده است.. مانده قیامت.

صحرای محشر خیلی سخت است. انقدر سخت است که خداوند متعال می فرماید:

«تَقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.» (اعراف/ ۱۸۷)

قیامت، برای آسمان ها و زمین سنگین است.

انقدر سخت است که کسی گفت: یا رسول الله، چقدر زود محاسنتان سفید شد.

فرمودند: یاد قیامت محاسنم را سفید کرد.

انقدر سخت است که رسول خدا آمدند دیدند انسِ الحوراء دارند ضجه می زنند.

_ دخترم، گریه چرا؟

فرمودند: ذَكَرْتُ أَحْوَالَ الْمُحْشَرِّ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

خاتون محشر می گریستند به یاد محشر.

جبرئیل آمد محضر حضرت عیسی، حضرت عیسی پرسید که جبرئیل، مَتَى تَقُومُ الْقِيَامَةُ؟

کی قرار است قیامت اتفاق بیفتد؟

جبرئیل غش کرد. ساعتی گذشت، به حال آمد. گفت جبرئیل، چرا غش کردی؟

گفت: نمی دانی قیامت چیست! اسم قیامت را آوردی.

من، شما، همه ما توی آن صحرا خواهیم رفت. که امیرالمومنین سلام الله علیه فرمودند:

و اعلموا عباد الله إِنَّ اللَّهَ سَأَلَكُمْ عَنِ الصَّغِيرِ مِنْ عَمَلِكُمْ وَ الْكَبِيرِ.

بدانید از ریز و درشت اعمالتان سوال می پرسند. مو را از ماست می کشند.

به خدا راست است. خطبه صد و ده نهج البلاغه است.

قرآن می فرماید: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ.» (ق/ ۱۸)

حرف، حرفی که از دهنم بیرون می آید، سوال می پرسند.

دیدید اینجا چقدر گرم است؟ اینجا که واقعا بهشت است. ما گرمایش را هم دوست داریم. ما این دهه تمام بشود برای گرمای اینجا، برای عرق کردن اینجا دلمان تنگ می‌شود. ما برای صدای گریه‌های دسته‌جمعی اینجا دلمان تنگ می‌شود.

مولا فرمودند: توی صحرای محشر، فَأَحْسُنُهُمْ حَالاً مَنْ وَجَدَ لِقَدَمَيْهِ مَوْضِعاً وَلِنَفْسِهِ مَتَسِعاً.

یک وجب جا برای ایستادن پیدا نمی‌کنی. راه نفس پیدا نمی‌کنی.

تمام خلایق، حیران هستند. مو را هم بخواهند از ماست بیرون بکشند، طول می‌کشد. فرمودند قیامت، هفتاد موقف دارد؛ هر موقعی هزار سال است. یعنی حالا حالاها گرفتاری.

همه مردم ایستادند، اما یک عده حسابشان جداست.

در صحرای محشر که همه حیران هستند، مادر از بچه‌اش فرار می‌کند. رفیق، رفیق را نمی‌شناسد. برادر نمی‌شناسد.

ندا می‌آید: «إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا.» (اسراء/۱۴)

پرونده‌ات را بخوان، خودت به حساب خودت برس.

بیچارگی، سختی، شرمندگی.. همه ایستادند. یک دفعه ندا می‌آید:

— این حواری امیرالمومنین سلام الله علیه؟

سلمان، ابوذر، مقداد بلند می‌شوند.

ما هم همین‌طور سرمان پایین است، می‌گوییم کاش ما هم بودیم.

— این حواری الحسن سلام الله علیه؟

حذیفه بن اُسَید می‌رود دستش را توی دست امام مجتبی علیه السلام می‌گذارد.

— این حواری الحسین سلام الله علیه؟

هفتاد و دو نفر یا صد و چهل و پنج نفر شهدای کربلا بلند می‌شوند.

— این حواری علی بن الحسین علیهما السلام؟

ابو خالد کابلی، سعید بن جویرها بلند می‌شوند.

(ما هم همین‌طور ایستادیم. خدایا ما چی کار کنیم؟ خدایا ما چه خاکی بر سر بریزیم؟)

— این حواری محمد بن علی الباقر علیهما السلام؟

جابر جعفی.

— این حواری جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام؟

مفضل، زُرارَه.

_ اَين حواری الکاظم سلام الله عليه؟

حمّاد بن عیسی.

_ اَين حواری الرضا عليه السلام؟

دَعِیل.

_ اَين حواری الجواد عليه السلام؟

صَقَر بن اَبی دُلف.

_ اَين حواری الهادی عليه السلام؟

_ حسن کَرکدان بلند می شود.

_ اَين حواری العسکری عليه السلام؟

ابوهاشم جعفری بلند می شود.

_ اَين حواری المهدي سلام الله عليه؟

سیصد و سیزده نفر بلند می شوند.

ما هم همین طور حیران و مضطرب، که چی کار باید بکنیم. یک دفعه یأتی النداء من قِبَل الله تعالی اَينَ زوَّار قبر الحسين

عليه السلام؟

آنجا قند توی دلمان آب می شود.

فَيَقُومُ خلقٌ كثيرٌ.. یک عده بلند می شوند می گویند نحن زوَّار قبر الحسين سلام الله عليه.

خدایا ما کربلا رفتیم. ما زائر قبر ابي عبدالله هستیم.

بهشت، ارزانیِ خوبانِ عالم / بهشت ما تماشای حسین است

آنجا کرامت اربابِ یادمان می آید.

ما قرار بود عمرمان کوتاه باشد، زیارت شما باعث شد طولانی شد.

دم مرگ خودت به داد ما رسیدی.

توی قبر، زیارتت، تربتت. توی برزخ، خودت. قیامت هم خودت ابي عبدالله، دست ما را گرفتی.

بعد آقا طوری با زائرهایشان رفتار می کنند که لَتَمَنَہُ الخلائق یا لَيَتَنَّا كُنَّا مِن زوَّار قبر الحسين عليه السلام.

تمام صحرای محشر می گویند کاش ما هم کربلایی بودیم.

این همه عظمت!

لذا حضرت رضا فرمودند:

إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَلَا ذَنْبَ عَلَيْكَ فَرِّرِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فرمودند: و لو عَلِمَ النَّاسُ مَا فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ لَمَاتُوا شَوْقاً وَ لَا تُؤْهِ حُباً وَ لَوْ عَلَى التَّلَوُّجِ.

اگر مردم می دانستند زیارت الحسین علیه السلام چه آثاری دارد، از شوق جان می دادند و سینه خیز روی زمین خودشان را می کشاندند که به کربلا برسانند.

وَيَعْلَمُ ذَلِكَ النَّاسُ لَأَقْتَتَلُوا عَلَى زِيَارَتِهِ بِالسُّيُوفِ وَ لَبَّاعُوا أَمْوَالَهُمْ فِي إِيْتَانِهِ.. فَإِنَّ الْخَيْرَ فِي إِيْتَانِهِ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصَى.
با هم می جنگیدند تا خودشان را به کربلا برسانند. چون آثار زیارت سیدالشهداء اصلاً قابل شمارش نیست.

فرمودند: أَلَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يُسْعِدُ فَاطِمَةُ؟

می خواهی کمک حضرت زهرا سلام الله عليها باشی؟

گفتم: چی کار کنم؟

فرمودند: فَرِّرِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. برو کربلا!

این همه فضیلت!

أَمَّا رَفَقًا، يَادَمَانَ نَرُودُ، إِمَامَ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ (در کامل الزیارات) به مفضل فرمودند:

يَا مَفْضَلُ، وَ لَا تَزُورُونَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَزُورُونَ. یک عده از شما اصلاً زیارت نروید، بهتر است.

گفتم: آقا، قَطَعْتَ ظَهْرِي. کمرم شکست.

فرمودند: تَاللَّهِ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَذْهَبُ إِلَى قَبْرِ أَبِيهِ كَثِيباً حَزِيناً وَ تَأْتُونَهُ أَنْتُمْ بِالسَّفَرِ كُلِّا حَتَّى تَأْتُونَهُ شُعْثاً غُبْرًا.

فکر کردید دارید می روید تفریح؟ کربلاست! وجب به وجبش یا خون شهزاده علی اکبر است، یا...

رفقا، یادمان نرود کربلا جای مصیبت است. جای عزاست.

گفتم: آقا جان، إذا خرجنا إلى أبيك أفلسنا في حج؟

آیا در زیارت پدر شما به حج رفتیم؟

فرمودند: بله، شما در حج هستید.

گفتم: فیلزمنا ما يلزم الحاج؟ یعنی آن چیزهایی که حاجی‌ها باید رعایت کنند، ما هم باید رعایت کنیم؟

فرمودند: زیارة الحسین، حج الحسین است، اما مناسک خودش را دارد. آداب خودش را دارد.

گفتم: آدابش چیست؟

فرمودند: فإذا أردت زیارته فاغتسل بماء الفرات، (غسل کن) و أمش مشی العبد الذلیل، (عین بنده‌های ذلیل راه برو) و

أخلع نعلیک، (چطور جناب حُر آمد چکمه‌هایش را به گردنش انداخت) حافياً (پابرهنه بیا، کفشت را به گردنت ببنداز)

فَرُره غُبراً شَعْتاً جائعاً عطشاناً. (وقتی که آمدی کربلا، گرسنه، تشنه، غبارآلود، خسته، او را زیارت کن).

گفتم: چرا؟

فرمودند: چون وقتی او را کشتند، تشنه بود، گرسنه بود، غبارآلود بود. خَدَةُ التَّریب بود که او را کشتند.

دیگر الآن وقت تغییر در ضرب‌المثل‌هاست. هرچه گدا کاهل بود، آقا کریم است.

ابی‌عبدالله این همه مصیبت دیدند، اما رفقا، در کربلا فقط یک جا بود که فرمودند: آی شیعه‌ها، کاش بودید مرا می‌دیدید.

«لَیْتَنَکُمْ فِی یوم عاشورا جمیعاً تَنْظُرُونِ.»

کاش می‌دیدید من که از اول عمرم به کسی رو نزدم، رو زدم آب بگیرم، پسر را کشتند.

یا لرزئ مُصابٍ هذَّ ارکان الحُجون / ویلهم قد جرحوا قلبَ رسول الثقلین

فرمودند: مصیبت شه‌زاده علی اصغر مصیبتی بود که قلب رسول خدا را پاره کرد. کوه‌ها را متلاشی کرد.

کسی است به نام عُقبة بن بُشر، آمد نزد امام باقر علیه السلام، حضرت پرسیدند اهل کجایی؟

گفت من از قبیله بنی‌اسد هستم.

امام باقر علیه السلام شروع کردند گریه کردن.

گفت آقا، چرا گریه می‌کنید؟

فرمودند از بنی‌اسد بود...

_ چه کسی؟!

فرمودند همان که این داغ را بر دل ما گذاشت.

_ چه داغی؟!

فرمودند شش ماهه بود، برد آب بگیرد، تیر زدند...

بارها شنیدید که وقتی آمد عمرو بن منهل محضر امام سجاد علیه السلام آمد، می‌گوید دیدم غم عالم بر دلشان بود، تا مرا دیدند گفتم البشاره! از کوفه آمدم؛ مختار قیام کرده پدر بی‌پدر قاتلان سیدالشهداء را درآورده است! سرشان پایین بود. گفتم خوله را هم گرفتند، عمر سعد و پسرش را هم گرفتند... یک‌دفعه سر مبارک را بلند کردند، چشم که نبود، کاسه خون بود، فرمودند حرمله چطور شد؟ گفتم وقتی آمدم زنده بود.

حضرت دست بلند کردند: اللهم اَذِقْهُ حَرَّ الحديد. اللهم اَذِقْهُ حَرَّ النَّار. خدایا از او انتقام بگیر!

(دیدید روضه‌خوان‌ها می‌خواهند نزد بزرگی روضه بخوانند، هر چیزی نمی‌خوانند.)
کُملت آمد برای امام صادق علیه السلام روضه بخواند، شروع کرد روضه حضرت علی اصغر را خواندن، دیدند پرده کنار رفت، بانویی آمد، بچه‌ای در قنடை، روی پای حضرت صادق علیه السلام گذاشت.
صدای جیغ زن‌ها بلند شد.

چرا؟

یک بچه سالم را زیر سقف، توی خانه گذاشتند روی پای امام صادق علیه السلام... وای از مخدرات کربلا! وای که چه بر دلشان آمد! یا صاحب الزمان!
روز هفتم ماه محرم است. الهی من امروز با چشم خشک از اینجا بیرون نروم. با جگر آتش نگرفته بیرون نروم.
یا صاحب الزمان! ما روضه گرفتیم، قدم رنجه نمایید.
الهی بَدَمِ المظلوم! امروز امام زمان میزبان و صاحب مجلس است. امام زمان را به مجلس ما برسان. دعاگوی ما قرار بده. اللهم عَجِّل فرجه.

امام حسین علیه السلام فقط خون سه کس را به آسمان ریختند:

یکی در زیارت شهزاده علی‌اکبر می‌خوانیم، تا رسیدند بالای سر، صورت گذاشتند، دیدند خس خس می‌کند. نگاه کردند دیدند گلو پاره است. دست بردند، کف را پر از خون کردند، به آسمان پاشیدند، فرمودند: اللهم انتقم. خدایا، انتقام بگیر. من به تو شکایت می‌کنم.

دومین خونی که به آسمان ریختند، امام باقر علیه السلام فرمودند یک قطره اش برنگشت، خون شهزاده علی اصغر بود. این شکوائیه به خدا بود.

سوم هم خون خودشان بود. ولی خون خودشان را سه بار به آسمان ریختند.

مدیونی اگر فکر کنی روز عاشورا کسی صدای گریه می شنید. فقط لب باز بود، سر تکان می خورد...
چو بی بی رباب زد به روی صورت او قطره اشکی / دهانش را بجنباند، گمانش قطره آب است
عمه اش زینب، هی او را تکان می داد: اُسکُتی یا عمه!

گفتم ابی عبدالله سه تا خون از خودشان به آسمان ریختند:
یکی کجا؟

فرمودند ابا الفضل، تو رفتی شریعه فرات، داد بزنا بن علی المرتضی، من می گویم انا بن فاطمة الزهرا. راه را برایت باز می کنم، تو پشت صدای من بیا.
دیدند ابی عبدالله دارد راه را برای ابا الفضل علیه السلام باز می کند. حصین بن نمیر دهان ابی عبدالله را نشانه گرفت...
دست بردند، پر از خون کردند، به آسمان ریختند. این یک خون.

خون دوم: وقفَ الحسین لِیَسْتَرِیحَ ساعتاً.
(یا بن الحسن، مرگ ما توی روضه باشد).
سنگ خورد به پیشانی اربابمان، دست بردند به آسمان...

خون سوم: تیر به سینه مبارک ابی عبدالله خورد...

دو تا خون را هم به صورت زدند:

یکی خون سینه را که به آسمان ریختند، بعد به صورت زدند.

دومین خونی که ابی عبدالله با آن وضو گرفتند و به صورت زدند چه خونی بود؟
دست بردند زیر گلوی شش ماهه، هی خون را به صورت می زدند، خودشان خودشان را تسلّی می دادند:
یا حسین، اِحْمِلِ الصَّبْرَ. صبر کن.

دیدند نمی شود. سر بلند کردند: اللهم اَنْزِلْ عَلَی الصَّبْرِ. خدایا به من صبر بده.

حضرت علی اصغر هم يُرَفَّرُ.. یعنی بالبال زدن..

(سر مرغ را که می‌کنند، می‌اندازند، بالبال می‌زند.)

عبارت این است: كَالطَّيْرِ الْمَذْبُوحِ.

دید بابا حالش خوب نیست. گفت باید بابا را تسلی بدهم. فَتَبَسَّمَ فِي وَجْهِ الْحُسَيْنِ. لبخند زد: بابا، غصه‌ام را نخور. حالم خوب است بابا.

ندا آمد: دَعَا يَا حُسَيْنَ. رهایش کن حسین، فَإِنَّ لَهُ مَرَضًا فِي الْجَنَّةِ.

هجده دعا خواندند. بعد خودشان روضه خواندند:

يَا لَهْفَ قَلْبِي عَلَى الصَّغِيرِ الظَّامِي / فَطَمَتُهُ السَّهَامُ قَبْلَ الْفِطَامِ

بابا، ما تو را از شیر نگرفتیم. تیر حرمله تو را از شیر گرفت.

خیلی حرف‌ها بود. بگذرم.

بعد از شهادت ابا الفضل، سکوت همه جا حکم‌فرما شد. خیمه رفت توی بُهت. لشکر دشمن هم فکر نمی‌کردند کار به اینجا برسد.

سکوت توی خیمه حکم‌فرما بود. همه ساکت، یک‌دفعه صدایی بلند شد، سکوت لشکر را شکست.

فنادى الحسين هل من ناصرٍ ينصرُنِي؟

صدای جیغ زن‌ها بلند شد.

فجاء الحسين عليه السلام مُسْرِعاً وَّ صَاحَ يَا أَخْتَاهُ هَلُمِّي إِلَيَّ.

ابی عبدالله آمدند: خواهرم، من که گفتم دوست ندارم صدای ناموسم را کسی بشنود. تا من زنده‌ام کسی صدای شما را نشنود. وقتی من رفتم، صدای جیغ را حرمله خیلی می‌شنود.

(شمر به مختار گفت آن لحظه من سوختم. من روی تپه‌ای نگاه می‌کردم ابی عبدالله می‌گفت دوست ندارم صدای ناموسم را کسی بشنود.)

زینب کبری گفت داداش، تا تو گفتی هل من ناصر، شش ماهه از صبح تکان نخورده بود، دیگر جان نداشت..

(تعبیر خوبی نیست، اما دیدی ماهی چطور لبش را به هم می‌زند؟ عبارت این است: لب مبارکش را هی تکان می‌داد.)

تا گفتی هل من ناصر، انگار یک قوتی پیدا کرد، از روی گهواره خودش را انداخت: بابا من هستم!

فرمودند: ایتینی بولدی الرضيع حتى أودّعه.

بیاور با او وداع کنم.

فخر المخدرات رفتند شهزاده را آوردند.

تصور کن!

دیدند گردن افتاده، ضعف دارد، رنگ پریده..

زینب کبری سلام الله علیها دست می گذاشتند روی لبش، گفتند: داداش، اُنْظُرْ إِلَى شَفَتَيْهِ. لب‌هایش را نگاه کن. صارتاً کَالْخَشَب. عین چوب دارد به هم می خورد.

ابی عبدالله شهزاده را گرفتند. وای از این عبارت: وَكَانَ الْحُسَيْنُ يُظَلِّلُهُ بِرِدَائِهِ مِنْ حَرِّ الشَّمْسِ.

چون خیلی گرم بود، ابی عبدالله عبا را کشیدند روی صورتش، او را باد می زدند که آفتاب به صورتش نتابد! ابی عبدالله! چهل منزل.. روی نیزه.. جلوی چشم رباب..

هر کس که دید رأس تو را روی نیزه‌ها / آهی کشید و گفت که بیچاره مادرش

حسین آمد به میدان و علی اصغر در آغوشش

چو ابری بر روی ماهی، عبا ی شاه روپوشش

— یا قوم، إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي فَأَرْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ الرَّضِيعَ.

اگر به من رحم نمی کنید، به این بچه شیرخواره رحم کنید.

أَمَّا تَرَوْنَهُ كَيْفَ يَتَلَطَّى عَطْشًا.

ببینید، ببینید، گلم رنگ ندارد / اگر آمده به میدان، سر جنگ ندارد

گلم سرخ و سفید است / از او قطع امید است..

برای اینکه فردا کسی نگوید اگر بیشتر اصرار می کرد، به او آب می دادند، گفت مُنُو عَلِيَّ بْنِ الْمُصْطَفَى.

(ای تُو به ذات عمر. تو باعث شدی کار ابی عبدالله به اینجا برسد.

توی قبر، دلمان برای این روضهات تنگ می شود ابی عبدالله.)

کسی بلند شد، گفت به حسین اعتماد نکنید. خودش تشنه شده، بچهاش را آورده، دل ما بسوزد، به بچه آب بدهیم، آب را خودش بخورد.

فرمودند: به خدا توی عمرم دروغ نگفتم. بگیرید، او را سیراب کنید.
هنوز حرف اربابمان تمام نشده بود، فَرَمَاهُ حَرَمْلَهُ بِسَهْمٍ مُّحَدَّدٍ مَّسْمُومٍ... فَذُبُحَ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ!

حسین! حسین! حسین!

الان وقتش است، نفس نفس بزن، با صدای گریان بگو:

اللهم عجل لوليک الفرج